

ادعایی ندارم. توبه نامه هم در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۵ کتاب کشف الغطاء آمده است.

سرانجام سیدباب را اعدام کردند؛ چون اخلاص بود و آشوب‌ها و فتنه‌هایی در مملکت برپا کرد و عده‌ای را به کشتن داد.

این بود حکایت خدایی که از تجارت در بوشهر به بابیت امام زمان، از آنجا به پیامبری و سپس به خدایی و در نهایت با چند ضربه فلک به این نتیجه رسید که بازی با دین مردم به همین سادگی‌ها هم نیست و لذا گفت من هیچ نیستم: «این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد».



بهایت، رقص استعمار

۸



پای گفته‌های ادیب مسعودی

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب
www.adyannet.com

پای گفته‌های ادیب مسعودی

گوشه‌هایی از سخنرانی غلام‌عباس گودرزی بروجردی، ملقب به ادیب مسعودی در سال ۱۳۵۸ در یکی از شهرهای استان فارس را در ذیل می‌آوریم. وی مبلغ معروف و سرشناس جامعه بهائی، همنشین مبلغانی چون: عباس علوی، محمدعلی فیضی، فنا ناپذیر، اشراق خاوری و ... می‌باشد.

« ... اینک با شما سخن می‌گویم. لابد می‌خواهید پرسید که اگر تو ادیب مسعودی هستی، پس چرا الله ابهی نگفتی و چرا ما بندگان جمال اقدم را احباء الله و اماء الرحمن نخواندی؟

آری من ادیب مسعودی، همان که محفل، بارها از من با القاب خادم برازنده، نفس جلیل، ناشر نفخات الله، یار موافق و دهها نظیر آن یاد کرده - که می‌توانید نمونه‌هایی از آن را در لابلائی همین یادداشت کوتاه ببینید - اکنون به شما مشفقانه به سخن نشسته و امیدوارم در حاصل نهایی عقایدی که پس از رنج‌ها و مشکلات طاقت فرسا فراهم آمده، بیندیشید! من با تمامی سوابق درخشان امری و با چهره‌ای سرشناس در میان بهائیان ایران، اینک صریحاً اعلام می‌کنم که پشیمانم!

من ۱۸ سال رهبرشان بوده‌ام و از تمام رموز و دقائق و اسرار و کتب اینها با اطلاع هستم.

من ادیب مسعودی هستم که بهائی‌ها آب دهانم را برای تبرک و استشفاء می‌بردند.

می‌خواهم که بهائی‌ها از خواب جهالت و ضلالت، مثل خود من بیدار شوند. من رهبر آنها بوده‌ام. ۸۵

نامه از بهائیان دنیا دارم که هر کدام به لقبی از القاب فخیمه مرا یاد کرده‌اند. محفل ملی ایران به من لقب صدرالمحققین و فخرالمبلغین داده است؛ یعنی بنده ملاصدرا هستم.

من به قول محفل ملی بهائیان، رادمرد یگانه عالم انسانی بودم. حال من که صدرالمحققین و فخرالمبلغین هستم می‌گویم، رادمرد یگانه عالم انسانی می‌گوید که این مسلک دروغ است. شیطانی هست.

لقب ادیب را هم محفل به من داده است والا من که ادیب نیستم؛ چرا که ادیب باید دارای علوم عشره باشد و به ۱۰ علم آگاهی داشته باشد. ما کجا و لقب ادیبی کجا.

و اما ماجرای فلج بودن پای من:

من ۵ ساله بودم که فلج شدم. بهائی‌ها ساختند که من عباس افندی را در خواب دیده‌ام. رفتم مسجد

و گفتم که آی مردم قائم ظهور کرده، مسلمان‌ها ریختند و پای مرا شکستند. دروغ.

به محفل ملی گفتم: این طور نگویند، این مردم من را می‌شناسند و می‌دانند که من چهل سال هست که فلج هستم؛ خجالت می‌کشم. گفتند: نه این به نفع امر هست. باید این دروغ گفته شود.

تمام پیغمبران وعده دادند که در آخرالزمان، انسان کاملی ظهور می‌کند و دنیا را اصلاح می‌کند. تمام پیغمبران از ظهور مهدی موعود «عجل الله تعالی فرجه الشریف» خبر دادند که او می‌آید و دنیا را اصلاح می‌کند. جهان در زیر پرچم توحید جمع می‌شود، جنگ و فساد و خونریزی از جهان برمی‌ریزد. دزدی و پلیدی از جهان رخت برمی‌بندد:

«**يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجورًا**»؛

مهدی باید بیاید و جهان را از عدل و داد پر کند. آیا ۱۳۰ سال هست که سید باب ظهور کرده،

جهان از عدل و داد پر شده؟ کیست که نداند این طور نیست؛ بلکه بعد از ظهور باب، دو جنگ جهانی شده و الآن جهان در آتش جنگ می‌سوزد. دزدی بیشتر شده و فحشاء بیشتر شده، نفاق و تفرقه بیشتر شده.

آقای عباس افندی (امام اول بهائیان) در کتاب مفاوضات صفحه ۳۰ می‌نویسد: همه انبیاء و اولیاء خبر داده‌اند که در این دو ظهور جهان، جهان دیگری می‌شود. عدل و حقانیت جهان را احاطه می‌کند. جنگ ورافتد. همه مردم دارای یک دین شوند. شخص عباس افندی اقرار کرده است که باید این‌گونه می‌شد؛ ولی این‌گونه نشده است.

علی محمد باب اول ادعا کرد: من باب امام زمانم. من نوکر امام زمانم، امام زمان همان حجت بن الحسن عسکری هست. نامش مهدی و فرزند امام حسن عسکری هست. سید باب این را در صحیفه

عدلیه صفحه ۲۷ اقرار کرده و در جاهای دیگر همچون تفسیر احسن القصص، اسمای مقدسه دوازده امام «علیهم السلام» را یک به یک شمرده است.

در سال پنجم بعد از ادعایش گفت: من خود امام زمانم، من در شما استعداد نمی‌دیدم. حالا که استعداد پیدا کردید، من خود امام دوازدهم هستم. البته در لفافه و کنایه و بعد گفت: من پیغمبرم و دین اسلام دوره‌اش تمام شده و کتاب بیان بر من نازل شده است.

بعد دید که نه، پیامبری برای او چیزی نیست و از طرفی خاتمیت پیامبر اسلام که محرز هست، ادعا کرد که من رب اعلی هستم، من پروردگارم؛ ادعای الوهیت و ربوبیت کرد.

و در جایی هم از ترس چوب و فلک توبه نامه‌ای برای میرزا ناصرالدین شاه نوشت که من هیچ